

آه خدای من ، نمی دانم رؤیاست یا واقعیت

داستان واقعی علی حلبچه ای



علی در آغوش مادر ایرانی اش در ۶ سالگی

هنگامی که در اسفند ۱۳۶۷ بمباران شیمیایی حلبچه روی داد ، "او" نوزادی ۴ ماهه بود. در آن روز او به همراه ۵ خواهر و برادر و نیز پدرش در خانه بود و مادر برای خرید بیرون رفته بود. نیروهای ایرانی که بلافاصله پس از بمباران حلبچه توسط بعثی ها، وارد شهر حلبچه می شوند از داخل خانه ای صدایی می شنوند و هنگامی که وارد خانه می شوند طفل ۴ ماهه ای را می بینند که در حال گریه کردن است . بیشتر اعضای خانواده این کودک در اثر گاز های شیمیایی مرده بودند و این نوزاد ۴ ماهه به وسیله رزمندگان و نیروهای امدادگر ایرانی به همراه صدها مصدوم بی پناه دیگر از حلبچه به ایران منتقل می شود . هر گروه از مصدومان به بیمارستانی در گوشه ای از ایران اعزام میشوند و طفل ۴ ماهه به همراه گروهی از مجروحان به بیمارستانی در مشهد منتقل میشود. ابتدا قرار بود که طبق قوانین ایران ، این کودک بی نام و نشان به پرورشگاه منتقل شود ، اما زنی ایرانی به نام " کبری حمید پور " سرپرستی این نوزاد حلبچه ای را به عهده می گیرد و نام او را علی می گذارد و به همراه دو فرزند پسر دیگر خود او را با فداکاری و مهر بزرگ می کند. همسایه ها و اقوام به او "علی حلبچه" میگویند اما او هیچ تصویری از حلبچه ندارد فقط میداند بمباران شیمیایی این سرنوشت نامعلوم را برای او رقم زده است. مادر ایرانی علی در سال ۱۳۸۶ هنگامی که علی ۱۹ ساله بود از دنیا میرود و علی که در جستجوی هویت واقعی خود است با انجمن حمایت از قربانیان سلاحهای شیمیایی در تهران آشنا میشود و با کمک آنان در ملاقاتی با مقامات دولت اقلیم کردستان عراق موضوع را روایت می کند و مقامات اقلیم کردستان عراق جستجو برای یافتن والدین او را آغاز میکنند.

علی در سال ۱۳۸۸ برای اولین بار با استقبال گرم مردم به زادگاه خود حلبچه در شمال عراق می رود و ۶ خانواده تصور می کنند که او فرزند آنهاست چرا که همه آنها فرزندان در همان سن و سال را در جریان بمباران شیمیایی گم کرده بودند.



علی و مادر واقعی اش. نمائندگی پس از اولین ملاقات

در نهایت با انجام آزمایش " DNA " مادر واقعی ۵۸ ساله علی به نام " فاطمه محمد صالح " پیدا می شود. پس از سالها انتظار و اشتیاق، سرانجام در روز جمعه ۱۳ آذر ۱۳۸۸ علی برای نخستین بار مادر واقعی خود را می بیند و اسم واقعی خود را که " زمناکو محمد احمد " بود از زبان مادرش می شنود.

هیچ عبارتی قادر به توصیف لحظه با شکوه ملاقات این مادر و فرزند در میان اشک و فریاد شوق مردم و مقامات شهر حلبچه نیست. به خصوص زمانی که آن مادر فرزندش را پس از ۲۱ سال دوباره در آغوش می گیرد.

علی زبان کردی نمیداند و فقط زبان فارسی را می داند ولی در کنار خانواده اصلی اش به تدریج زبان کردی را می آموزد . او می گوید که به هر دو خانواده ایرانی و عراقی خود دلبستگی دارد.

علی در مورد روابط خود با مادر ایرانی اش می گوید: " او بسیار با من مهربان بود و هنگامی که من در سن هفت سالگی به مدرسه رفتم به من گفت که مادر و پدر من در عراق هستند و ماجرای روی داده را برایم شرح داد."

جالب اینجاست که مادر واقعی علی هم جزء بازماندگانی بود که برای مداوا به تهران منتقل شد. او پس از مداوا حتی برای یافتن پسر گم شده خودش اقدام می کند و در روزنامه ها آگهی می دهد و به بیمارستان ها و دیگر مراکز سر می زند اما قسمت این بود تا بدون فرزندش به عراق باز گردد و بیست و یک سال بعد او را پیدا کند.

این نخستین سخنان این مادر جدا مانده از فرزند پس از در آغوش گرفتن پسرش بود:

" آه خدای من. نمی دانم رؤیاست یا واقعیت!"

Oh my God, am I dreaming ?!

Real story of Ali Halabja

He was four months old in March 1988, when Halabja was devastated with chemical bombs. The day of the tragedy, the baby boy was home with his father and five siblings. Mother was out shopping.

Iranian forces entered Halabja immediately after the Iraqi Baathi attack.

They heard a noise from a house and found the baby crying there near dead members of his family. He was evacuated, along with hundreds more survivors, to Iran for treatment. Upon his release from a city of Mashhad hospital, he was to be sent to an orphanage. But an Iranian woman named Kobra Hamidpour adopted and raised him with her own two sons. She named the boy Ali.

Neighbors and relatives called him "Ali Halabja", but he had no real notion of his birthplace. He only knew that a chemical bombing had changed his life dramatically. Ali was 19 when he lost his adopted mother and set out in search of his Iraqi roots.

With help from the Tehran-based Chemical Weapons Victims Support Society, he convinced officials in Iraqi Kurdistan to help search for his original family.

In 2009 Ali returned to a warm community welcome in Halabja, where six families whose sons of similar age had gone missing after the chemical attack were eager to claim him. Eventually, with DNA testing, Ali reunited with his real mother, Fatemeh Mohammad Saleh. He had been named Zannako Mohammad Ahmad at birth, he learned.

Words cannot describe the glory of the mother and son's first encounter amidst the community's and local leaders' tears and shouts of joy. Ali has known only the Persian language, but is

learning Kurdish. He says he loves his Iranian and Iraqi families both.

Recalling his deceased Iranian mother with tender affection he adds,

"she told me about my Iraqi origins when I started school at age seven" He knows now that his biological mother was also among the survivors evacuated to Iran in 1988. She struggled, after recovering from injuries,

to find her missing baby in Iranian medical centers and with newspaper advertisements, but returned to Iraq empty-handed.

Twenty years later, her first words while embracing her long lost son were,

"Oh my God, am I dreaming?!"



Ali and his Iranian mother when he was two years old



Ali and his real mother right after their first meeting in Halabja, 2009